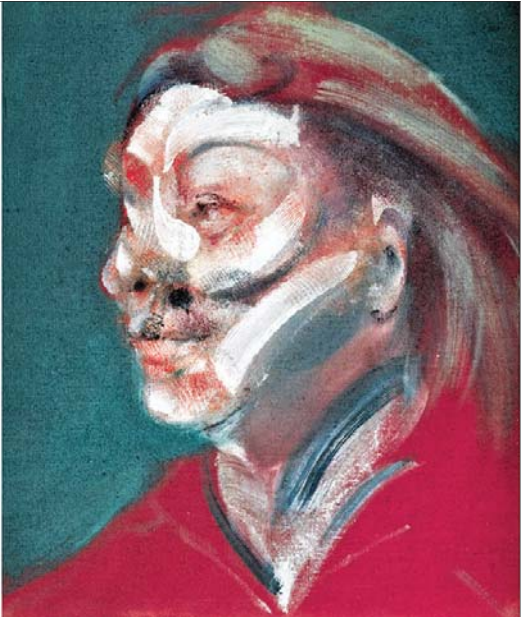




در حاشیه داستان «یک شب تام کروزتان را قرض می‌دهید؟» از مجموعه داستان «فیلم‌های کتبی سیلویا پلات»

از گوشت و خون نیستم، می‌خواهم اثیری باشم

راوی داستان «یک شب تام کروزتان را قرض می‌دهید؛ دختر زیبایی است که به هیچ‌کدام از خواستگاری‌های طلق‌وجفتش جواب مثبت نداده. بالابلندست و سیه‌چشم و ابروکمان. دوستی هم دارد که سراسر داستان مثل سایه همراه اوست و همراه با همین دوست در یکی از کافی‌شاپ‌های گاندی با کاهه آشنا می‌شود. کاهه عشق سینماست و کانون علاقه او به سینما شخصیت اثیری بازیگری به نام نیکول کیدمن است. راوی اندک‌اندک از طریق کاهه با رویای سینما آشنا می‌شود. کاهه از راوی دعوت می‌کند یا به دنیای مثالی او بگذارد و با هم فیلم‌های خاتم کیدمن را ببینند. اتاقی پر از بلندگو و سینمای خانگی و دوربین و پخش صوت و پوستر و پنجرای تاریک با پرده ضخیم. آنها در سکوت مطلق و آداب تمام به تماشا می‌نشینند. کاهه راوی را مجبور می‌کند تا جزئیات صحنه‌های فیلم خاتم کیدمن را دوباره بازی و زندگی کند. اما همیشه فاصله‌ای هست و به قول جناب کاهه هیچ‌وقت حسن کار در نمی‌آید. برای کاهه راوی بدل خانم کیدمن است. چرا که او می‌داند دشتن هیچ‌گاه به دامن کبریاپی آن زن نمی‌رسد.

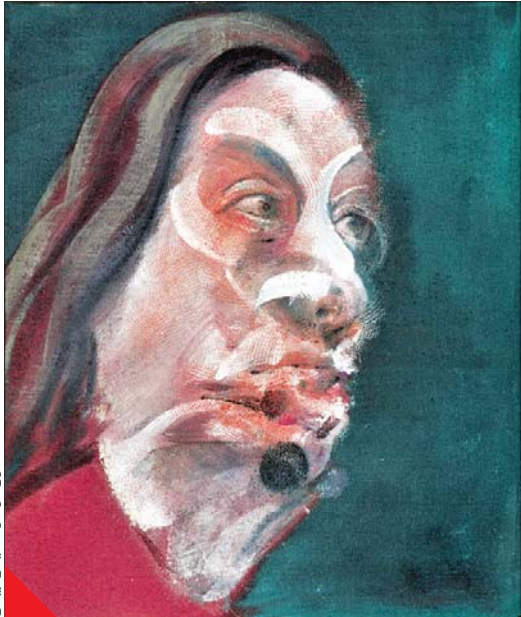
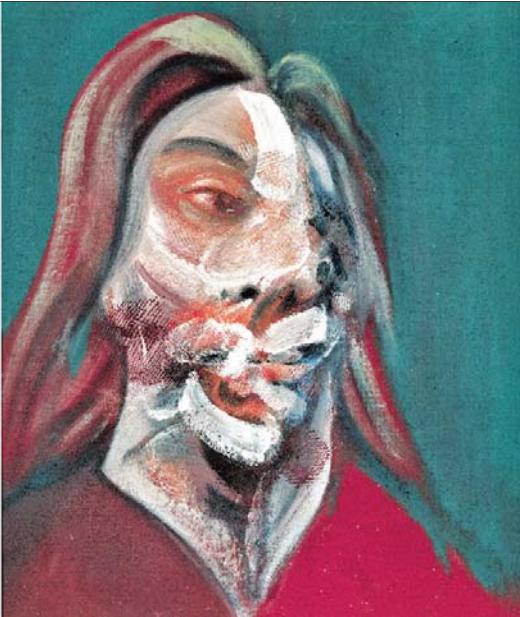
سرو بود او کنیزکان چمنش / او گل سرخ و آن بتان سمنش

قرار است راوی در این فیلمنامه نقش تماشاجی را بازی کند و اگر از دیالوگ سکوت تخطی کند سهمش یک هیس سنگین است. کاهه خود فقط در نقش تماشاجی و در نهایت مفسر حضور دارد و برای خودش هم نقش فعالی تصور نمی‌کند به جز تحسین می‌شود و حسرت آن به دلش می‌ماند. از این پس او سعی می‌کند کوچک‌ترین ظرایف و صبر و تحمل او شگفت‌نده است. او می‌داند تحمل این شرایط تا چه حد دشوار است. راوی به کاهه علاقه‌مند شده اما هنوز جایگاه و تکلیف خودش را نمی‌داند. راوی وقتی با اطمینان کاهه را انتخاب می‌کند که کاهه می‌گوید: «هیچ می‌دونی قد و قواره تو و خاتم کیدمن توی یک تریپه»؛ راوی با این جمله کاهه عرش را سیر می‌کند و یک نوع کیفیت روحی خاص را تجربه می‌کند که به‌رغم خواست و تلاشش تا آخر داستان دیگر تکرار نمی‌شود و حسرت آن به دلش می‌ماند. از این پس او سعی می‌کند کوچک‌ترین ظرایف رفتار خاتم کیدمن را تقلید کند. او می‌خواهد خاتم کیدمن باشد. کش‌وقوس این رابطه تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که دوست راوی راجل اصلی را پیش پایش می‌گذارد. راوی و سایه‌اش دوتایی نقشه می‌کشند که به بازی تیغ جراح و گرم و چهره‌آرایی، چهره خاتم کیدمن را به راوی ببخشند. این عملیات با چنان دقتی انجام می‌شود که تصویر چهره راوی را در نگاه نخست نمی‌توان از خاتم کیدمن باز شناخت.

اما این همه در چشم کاهه چنان نمی‌ماند که راوی انتظار دارد. لحظه دیدار کاهه با راوی بدل زیبای خاتم کیدمن نقطه عطف داستان است. از این لحظه به بعد فاصله دیدار کاهه با بیشتر و بیشتر می‌شود و هرچه کاهه از راوی دورتر می‌شود، دوست راوی به کاهه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. تا آنجا که راوی از این رابطه جا می‌ماند و رابطه آنها پس از سه‌ماه نامزدی دیگر هیچ‌وقت تکرار نمی‌شود. تازه این سه‌ماه نامزدی نتیجه یک شرط‌بندی است نه خواست کاهه و سرنجام راوی می‌شود همسر صمیمی استاد مناهل کاهه و در فاصله سفرهای خانواد استادن به ایران با او زندگی می‌کند. روایات از همین لحظه شروع می‌شود. کاهه با دوست راوی دلخوش است و هنوز دوماهی مانده که زن و بچه استاد از خارج برگردند، تا دوباره شش ماهی بگذرد و استاد دوباره مجرد بشود.

راوی دیگر امیدی به بازگشت کاهه ندارد. انگار دیگر چندان درند عشق او هم نیست، همان‌طور که چندان بند رابطه با جناب استاد هم نیست. میان این همه مشکلات جورواجور، از عاق والدین بگیرد تا خاینت دوستش که مال امانتی را بالا کشیده و احتمالا از دست‌دادن فرصت یک ازدواج تراز اول برای همیشه، او تکرار چنین دیگری است. او می‌خواهد نظر آقای مهرجویی را درباره شایهت عکس خودش با عکس نیکول کیدمن بباند. او می‌خواهد آقای کارگردان را ترغیب کند از زندگی او فیلم بسازند تا راهی برای ورود به دنیای دوبعدی و ازلی، ابدی سینما بیابد. اما چرا؟ آیا می‌خواهد از این طریق به کاهه نزدیک بشود؟ او البته از خدا می‌خواهد کاهه او را آنطوری دوست داشته باشد و تحسین کند که خاتم کیدمن را دوست دارد و تحسین می‌کند. اما بعید به نظر می‌رسد، یعنی خوش هم می‌داند که کاهه برای همیشه رفته است. انگار راوی دارد ادامه همان مسیری را می‌رود که قبلا رفته. انگار از میان پوست‌های متعدد اتدی و فیلم‌ها و البته ذهن کاهه تصویری ساخته شده که مثل مارپیچ دوری او را هیپنوتیزم می‌کند. او شیدای تصویری است که می‌تواند تصویر خود او باشد به واقع چرا راوی پس از گذراندن همه این وقایع تصمیم می‌گیرد برای داریوش مهرجویی نامه بنویسد تا از سرگشتش او فیلم بسازد؟ آیا می‌خواهد داستان زندگی‌اش برای دختران جوان دیگر آینه عبرت شود؟ شاید دلمشغولی‌های فنیستیتی دارد و می‌خواهد برای حقوق زنان مبارزه کند؟

نویسنده در این داستان آشکارا از عناصر فراداستانی سود می‌برد. آشکارترین عنصر فراداستانی مقایسه داریوش مهرجویی و تهیمینه میلای است. راوی خود می‌گوید چرا تهیمینه میلای را انتخاب نکرده است. دغدغه او حقوق اجتماعی زنان نیست یا دست‌کم در این نامه نیست. از طرفی شاید در حیطه استفاده از سنت‌های ادبیات داستانی در میان کارگردان‌های ایرانی بیش از همه داریوش مهرجویی مسبوق به سابقه باشد، به‌خصوص در بحث ادبی زن اثیری عمیق‌تر و بنیانی‌تر از چشیدن‌آن فقط در ادبیات معاصر ماست. زن اثیری سنت داستانی دیرپایی است که در ادب کهنمان شاید رزبایترین جلوه آن را در گنبد سیاه نظامی گنجوی خواننده باشیم. بدون شک باید ردپای این سنت کهن ادب پارسی را در ریشه‌های تمدن و نوع نگاه انسان‌هایی جست‌وجو کرد که هزاران سال در این حفریاق ریاضی زندگی کرده‌اند. در ادب معاصر ما هیچ اثری نیست که همسنگ بوف کور اثر برجسته نویسنده پیشگام ایرانی در این داو قمار کرده باشد. در میان معاصران هم کمتر هنرمند ایرانی بزرگی است که در این ستر نقش‌نژده باشد. ردپای زن اثیری را در مینیاتورهای فرشچیان در اندام همان دلبر معهود می‌یابیم با چشم بزرگ و میان باربک و کمان ابرویش. در شعر زن هرحایی نیما، نمای دیگری از او می‌بینیم. همین‌طور در شعر ماهی شاملو و دیگران. هنرمند ایرانی در هر دوره و زمانه‌ای نقشی بر این سنت زده و اثری از خود بر جای نهاده است. اما در داستان مریم عباسیان اولین‌بار است که یک هنرمند ایرانی نقشی چنین بر این صنم هزار رنگ زده است. مدت‌هاست که از پایان عصر زن کشتی در ادبیات سخن می‌گویند و از چرایی سکوت زن اثیری در بوف کور. این بار زن اثیری خود راوی داستان است. نگاه نویسنده این داستان در این مورد بسیار تازه و البته عمیقاً انتقادی



اثری از فرانسین پیکان

ادبیات

عطف کتاب

تازه‌های نشر روزنه

بنگاه جنایت

«نقطه امگا» رماتی کوتاه از دان دلیلو، نویسنده آمریکایی است که چندی پیش با ترجمه کیهان بهمنی به فارسی منتشر شد. دلیلو نویسنده شناخته‌شده‌ای است که شهرتش در سال ۱۹۸۵ و با انتشار رمان «صدای سپید» به اوج رسید. دلیلو از دورانی که با آثار نویسندگانی چون جیمز جویس، ویلیام فاکتز، فلنری اکاثر و ارنست همینگوی آشنا شد، به‌عنوان دوران طلایی یاد کرده است. دلیلو در «نقطه امگا» به سراغ سیاست‌های جنگ‌طلبانهٔ آمریکا رفته و به‌نقد پنتاگون و کاخسفید پرداخته است. در این داستان، ریچارد الستر، که از تئوری‌پردازان جنگ و مشاور سری پنتاگون است، پس از سال‌ها کار در مراکز سری سیاستگذاری آمریکا در حرکتی خودخواسته به نقطه‌ای دور دست در تاج‌آباد می‌رود تا سال‌های باقیمانده از عمرش را به دور از هیاهوی زندگی شهری در آرامش سپری کند. در اینجا فیلمسازی جوان که می‌خواهد فیلمی مستند درباره زندگی الستر بسازد به سراغ او می‌رود و بعد دختر الستر نیز به آنها می‌پیوندد و داستان پیش می‌رود. دلیلو در این داستان تصویری از مفاهی قدرت و دست‌های پشت‌پرده سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا ارائه می‌دهد. الستر در بخشی از داستان می‌گوید: «ما یک توده‌ایم، یک جمعیت، گروهی فکر می‌کنیم، به صورت دسته‌های نظامی سفر می‌کنیم؛ دسته‌های نظامی که زن‌های نابودی خودشان را حمل می‌کنند. یک بمب هیچ‌وقت کافی نیست. تکنولوژی اوضاع را تیره نشان می‌دهد و همین جاست که بالادستی‌ها نقشه جنگ‌ها را می‌کشند. نقطه امگا، جهشی از بیولوژی خودمان. مگر مجبوریم همیشه انسان بمائیم؟ آگاهی مصرف شده دوباره برمی‌گردیم به حالت غیرآلی، ساده. می‌خواهیم سنگ‌های یک مزرعه باشیم».



نقطه امگا

دان دلیلو

مترجم: کیهان بهمنی

نشر روزنه

۷۸۵۰ تومان

پنهان در میان واژه‌ها

«سایه‌های بلند» عنوان رماتی از شهریار عباسی است که در هفت‌فصل نوشته شده است. این رمان بلند درباره داستان زندگی خانوادگی ایرانی در مقطعی ۳۰ ساله از دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا جنگ هشت‌ساله است و نویسنده کوشیده تا در خلال داستان به وقایع اجتماعی این دوران بپردازد. پیش از این مجموعه داستان «پیتزای برشته» و رمان‌های «آلتهاپ»، «می‌خواهم یک نامه کوتاه بنویسم»، «موسم آشفتنگی»، «زنی پنهان در میان واژه‌ها» و «هتل گمو» از عباسی منتشر شده بود. در بخشی از رمان سایه‌های بلند می‌خوانیم: «سایه که بر سرمان فرود می‌آید، بی‌اختیار برمی‌گردد تا صاحب‌اش را بیاییم و همان لحظه چیزی در ذهن‌مان نقش می‌بندد. گاه صاحب سایه را کوچک‌تر از آنچه هست گمان کرده‌ایم و گاه بزرگ‌ترش پنداشت‌ایم. سایه‌هایی هم هست که همیشه سایه‌اند و هرچه هست، سایه‌های بلندی بر سرمان افتاده است. هوتو یا بی‌چشم‌های زاغ، نگاه‌های دقیق، صدای پرطین و خلط گلویش، ذهنم را به خودش واداشته و بر سرم سایه انداخته است و گوهر که رهایم نمی‌کند و هما که سایه‌های غم در چشم‌هایش هست و دم برنی آورد و».



سایه‌های بلند

شهریار عباسی

نشر روزنه

۱۷۴۵۰ تومان

ادامه از صفحه ۷

انتظار همچون خوشامدگویی

«از جست‌وجو بگذر، از جست‌وجو بگذر» هنگامی که همه‌چیز به تمثیل ارتباط پیدا می‌کند دیگر نباید عمر را در جست‌وجو سپری کرد، در جست‌وجو از کافکا دور می‌شویم، هر تمثیلی مبین فاصله، فراق و نرسیدن است، درست همان گونه که کا اصلا به قصر نمی‌رسد در کافکا مساله، اساسا نرسیدن است، در اینجا تشریح مفهوم ریاضی حد به روشن‌شدن موضوع کمک می‌کند، عدد به سمت نقطه‌ای میل می‌کند، لحظه‌به‌لحظه به آن نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود اما هیچ‌گاه به آن نقطه نمی‌رسد یا این حال در حل مساله فرض را بر این می‌گذاریم که عدد در هر حال به آن نقطه خواهد رسید «تمثیل کافکایی، تمثیل مایع تفاوت و غیاب است» آن هم به شیوه ظهور مسیح که در هر حال خواهد آمد اما یک‌روز بعد از ورودش، در واپسین واپسین روز که دیگر به تمثیل نیازی نیست»^۹ در لحظه نهایی– در آخر زمان– که دیگر به تمثیل نیازی نخواهد بود همالاً لحظه‌ای است که مسیح کافکا ظهور کرده است.

«نسرین: بابا هیچ‌وقت قبول نکرد، هیچ‌وقت نتونسیم باهاش سرقبر بریم

شیرین: یعنی مطمئنم که یوسف زنده است.

نسرین: هیچی بمان نمی‌گه، فقط یکبار به شوخی گفت اسم یوسف رو اشتباه گذاشته باید می‌گذاشت یونس.

شیرین: یعنی چه؟

نسرین: یونس، یونس پیامبر، همچون پیامبری که به فرمان خدا، زنده تو شکم ماهی مونده بود»^{۱۰} بوی پیراهن یوسف از ابراهیم حاتمی‌کیا با نمای مربوط به جاری‌شدن خطبه عقد آغاز می‌شود و صدیقه که امیدی به معجزه ندارد به انتظار نامزد خود یوسف نمی‌ماند و به عقد دیگری درمی‌آید، زیر زانتنها او بلکه همه بر این باورند که یوسف زنده نیست و بازگشتی در کار نخواهد بود، در این میانه تنها پدر یوسف است که باور دارد یوسف زنده است و روزی باز خواهد گشت.

دایی غفور– پدر یوسف– که راننده تاکسی است، اگرچه زندگی خود را دارد اما امید به بازگشت فرزند را به‌رغم گوشه‌وکنایه‌هایی که دیگران به او می‌زنند در تن نگه می‌دارد و با دیگران که او را بابت این انتظار غیرمعقولانه، دیوانه خطاب می‌کنند مدارا می‌کند و به انتظار آمدن یوسف خود منتظر می‌ماند. او این باور مسیانیک را به شیرین، دختر جوان ثروتمندی که برای استقلال از برادر اسیر خود از خارج به ایران آمده نیز می‌آموزد و در لحظات نامیدی، شیوه امیدواری نهفته در امر مسیانیک را به دختر جوان یادآوری و تلقین می‌کند. کشش مسیانیک می‌کوشد تا خاطره و گذشته را زیر درخشش تابناک امید و انتظار حفظ کند، تا روز موعود فرا برسد روزی که یوسف به خانه خود بازمی‌گردد.

پی‌نوشت‌ها:

ادیات مسیانیک چنان‌که از اسم آن برمی‌آید متأثر از نگاهی مسیحیانه به تاریخ است، تاریخ مسیحیایی با دو مشخصه اصلی تعیین می‌شود اول آنکه تاریخ رستگاری است، چیزی باید نجات داده شود و دوم آنکه یک تاریخ غایت‌گرایانه است که در آن همه‌چیز در آخر-روز موعود– قضاوت و کامل می‌شود آنچه این ادبیات را ملموس‌تر و حتی رئالیستی‌تر می‌کند آن است که تحقق رستگاری نه در جهان دیگر، بلکه در همین جهان است که رخ می‌دهد، رستگاری به‌مثابه رخدادی مهم که تحقق آن هیچ‌قابل محاسبه نیست، این غیرقابل پیش‌بینی بودن در ادبیات و سینما به ناگزیر با خود آبرونی را به همراه می‌آورد، این آبرونی در بعضی نوشته‌های کافکا و بعضی فیلم‌های حاتمی‌کیا مشهود است و همین‌طور در آن امید واهی اما مصممی که دایی غفور به آمدن یوسف دارد.

منظور از فرادهدش Tradierbar keit انتقال‌پذیری سنت است.

جملهای مشهور از عهد جدید

۱) کافکا: بنیامین ترجمه صراف

۲) «قصر» از کافکا

۳) یاد ایوب در جهان کافکا، سیاوش جمادی، ص ۹۶

۵ و ۶) کافکا به روایت بنیامین، بیت سرکسیس، ص ۱۰۸ و ص ۱۲۰

۷) سیاست کافکا، بارانه عبادیان، ص ۸۳

۸) گفت‌وگوی کافکا با گوستاو یانوش، جمادی

۹) دعوت به غرق‌شدن در ادبیات، دومان ملکی

۱۰) بوی پیراهن یوسف، حاتمی‌کیا، ص ۳۷

عطف

فصل غبارروبی

به‌تازگی مجموعه شعر ی با نام «چقدر حرف‌های تو شیدایی است»، سروده هاشم نبی‌زاده توسط انتشارات دهسرا منتشر شده است. این مجموعه حدود ۸۰۰ شعر آزاد را در برمی‌گیرد و عشق، جدایی، امید و اشتیاق به‌پاروشتن از جهنم مضامین عمده شعرهای این مجموعه‌اند. «پس از چاپ کتاب «ستاره‌باران»، «خوشا به حال بهار»، «سِرک هنرمند و پروردگار»، ترجمه و شعر و داستان منظوم، این مجموعه شعر آخرین کتابی است که از نبی‌زاده به چاپ رسیده است. شعرهای این مجموعه از نظر فرم با نوشته‌های قبلی نبی‌زاده تفاوت دارد اما همان‌طور که در کتاب اشاره شده، این شعرها بعد از آن آثار قبلی نوشته نشده بلکه برخی قبل، پارامی هم‌زمان را تعدادی هم بعد از آنها نوشته شده است. شاعر در ابتدای کتاب در توضیح این مجموعه شعر نوشته است: «گفتن و نوشتن برای من زندگی است و شعر عین نفس کشیدن برای کسی که آن را پنج‌رما روی رو به هوای باز و آزاد می‌پندارد اگرچه در هر هوایی مجبور به نفس کشیدن است. شعر برای من بدون توجه به فرم و قالب آن یک راهبای و جوهره زندگی است.» از نظر من هر شعری قالب خود را می‌طلبد و من بی‌هیچ دخالتی آنها را به روی کاغذ آورده‌ام»، در یکی از شعرهای این مجموعه با نام «فصل آخر» می‌خوانیم: «بل‌ها شکسته/ پنجره‌ها بسته است/ تا چشمم کار می‌کند/ رد پای/ شب است/ هوای بغض گرفته- صدای مانده در گلو/ و آینه‌های غریب/ در غبار/ و فریاد و گوش‌ها/ دو بیگانه/ فصل غبار/ روبی است!» مجموعه شعر «خوشا به حال بهار» هم که پیش از این و توسط انتشارات حرف نو به چاپ رسیده بود، شعرهایی در قالب کلاسیک را دربرمی‌گیرد و همان مضامین شعرهای دیگر نبی‌زاده در آنها دیده می‌شود.



چقدر حرف‌های تو شیدایی است

هاشم نبی‌زاده

نشر دهسرا (رشت)

چاپ اول ۱۳۹۲

۲۵۰۰ تومان